

## استدراکات شمس‌العلماء در ابداع البدایع و آغاز و انجام آنها

مرتضی قاسمی\*

چکیده: در طول تاریخ علوم بلاغی فارسی و نگارش کتاب‌های مربوط به این حوزه، برخلاف بسیاری از علوم دیگر، تغییر و تحول چندانی مشاهده نمی‌شود. با این حال، گهگاه در برخی از نوشته‌های بلاغی دیده می‌شود که نویسندگان این کتاب‌ها به نوآوری‌هایی در این زمینه دست یازیده‌اند که همین امر باعث تمایز کار آنان از دیگر هم‌تایان خود و بالطبع افزایش ارزش و اهمیت آن می‌شود. شمس‌العلمای گزگانی، مؤلف کتاب ابداع البدایع، از این دست نویسندگان است که با دیدی نوآورانه در این حوزه پای نهاده و شماری از صنایع را به علم بدیع افزوده است که از آنها با عنوان مستدرکات خویش یاد می‌کند. در این مقاله، به این استدراکات و سابقه و لاحقۀ آنها نظری افکنده شده است تا سیر ایجاد و تحول احتمالی این صنایع در گذشته و نیز پس از نگارش ابداع البدایع بررسی شود.

کلیدواژه: شمس‌العلمای گزگانی، ابداع البدایع، استدراکات، صنایع بدیعی.

در کتب بلاغی فارسی، فتونی از قبیل معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه وظیفه آموزش به سخنوران را به عهده دارند. موضوعاتی که در این علوم و کتب مربوط به آنها بیان می‌شود منشأ تألیف آثار متعددی در طول سال‌های گذشته شده که متأسفانه بسیاری از آنها از میان رفته است.

علم بدیع که یکی از همین علوم به شمار می‌رود «در لغت به معنی پدیدآورنده، نوآورنده (فاعلی)، نیز نوآورده شده و جدید (مفعولی)؛ و در اصطلاح شاخه‌ای از علوم بلاغت [است] که دربارهٔ چگونگی آرایش‌های لفظی و معنوی کلام، پس از رعایت اصول بلاغت گفت‌وگو می‌کند.»<sup>۱</sup> بر اساس آنچه در کتب بلاغی آمده است، در اوایل عصر عباسی، شاعرانی مانند «بشار»، «مسلم بن ولید» و «ابوتمام» در سروده‌های خود از صنایع بدیعی استفاده کردند، تا جایی که بعضی، این دسته از شاعران را مخترع دانش بدیع نامیده‌اند، و نیز گفته شده است نخستین کسی که کلمهٔ «بدیع» را پیشنهاد کرد، «مسلم بن ولید» بود.<sup>۲</sup> شمس العلما در این باره می‌گوید:

در سنة ۲۷۴ هجری، عبدالله بن المعتز عباسی - که از اعیان ادبا و اولاد خلفا بود - مخترع این علم شد و محسناتی که در کلام بلغا متداول بود و اسمی بر آن نگذاشته بودند و در دفتری مجتمع نداشته، تدوین، و هریک را تعریف و تسمیه نموده، ذکر امثلهٔ آن را فرمود، ولی زیاده بر هفده صنعت جمع نکرد.

قدامة بن جعفر کاتب - که در بلاغت به وی مثل ژنند و معاصر عبدالله بن معتز بود - بیست نوع از آن را جمع و تدوین نمود که در هفت نوع توارد و توافق نمودند؛ سیزده نوع مختص قدامه و ده نوع مختص عبدالله شد و از رنج این دو استاد سی نوع به دست آمد. ابن رشیق قیروانی و ابو هلال عسکری بر آن چند صنعت مزید کردند. زکی‌الدین بن ابی‌الاصبع عدۀ آن را به هفتاد رسانید و دیگران، مثل شیخ صفی‌الدین حلّی و ابن نابلسی، صاحب نفحات الازهار، تقریباً صد و پنجاه صنعت جمع و تدوین نموده، در بدیعیات خود به کار بردند.<sup>۳</sup>

وی - که گویی به این نکته نیک آگاه بوده است که اکثر بدیع‌نویسان پیش از او گرفتار تقلید و تکرارِ صرف شده‌اند - با ژرف‌اندیشی در شواهد نظم و نثر (چه عربی و چه فارسی)، شماری از صنایع بدیعی را به‌عنوان مستدرکاتِ خود (فارغ از صحیح یا غیر صحیح بودن آنها) ثبت کرده و یا برای برخی از آنها که نامی نداشته‌اند عنوانی ساخته

۱. فرزانه، بابک: ج ۱۱، ص ۵۸۲

۲. همان، ج ۱۱، ص ۵۸۳

۳. گرکانی، شمس‌العلما (۱۳۷۷): ص ۲۹.

و آن صنایع گمنام را صاحب نام گردانیده است. گذشته از این، وی در کتاب دیگر خود، یعنی *قطوف الزبیع فی صنوف البدیع*، به مباحث دیگری نیز توجه نشان داده است که در اکثر کتاب‌ها و رساله‌های بدیعی یافت نمی‌شود، مثل بحث «تخیل» و بحث «اغراض شعر». از سوی دیگر، شمس العلماء در یافتن شواهد تازه برای صنایع بدیعی نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده و شمار قابل توجهی از شواهد نظم، و کمتر نثر را، به گنجینه دانش بدیع افزوده است.<sup>۱</sup>

وی همچنین در پایان کتاب *ابدع البدایع*<sup>۲</sup> در بخشی ذیل عنوان «فایده» - ضمن عذرخواهی از این عمل خویش در افزودن صنایع نو به بدیعیات - از خواننده می‌خواهد که او نیز در این راه کوششی بکند و اگر چنین کند، کسی را بر او حق اعتراضی نیست. وی در این باب می‌نویسد:

خواننده این کتاب و کسانی که بر تاریخ این علم اطلاع یافته‌اند، عذر مؤلف را در استکشاف و استدراک صنایع دقیقه بدیع می‌پذیرند، بلکه اگر به ذوق خویش، با اندکی انصاف، امعان نظر فرمایند، فتح این ابواب لطایف را نعمتی هنی و غنیمتی بزرگ شمارند و بالضرورة،

کسانی که از ما به غیب اندرند چو خواهند از این رتبه برتر برند  
بر آنچه جمع و ترتیب شده، خواهند افزود؛ چنان‌که هم‌اکنون اگر صنایع ذیل را در شمار محسنات آرند و امثله چندی برای آن یابند احدی را حق اعتراض نیست:

۱. *مقلوب ناقص یا شبه القلب*. مثال از قول و صاف: لا یتلی عن صحائف الدهر إلا آیات خصافة.

۲. *تضاد مصنوع*. مانند این بیت:

خَلَّخَلَهُ الدَّهْرُ كَالنِّسَاءِ إِذَا  
رَأَتْ فِي الْمَكْرٍ جَالَ خَاطِرُهُ

۱. دوست بسیار بزرگوارم، جناب دکتر محسن ذاکر الحسینی، این نکته را نیز به بنده یادآور شدند که «گویا شمس العلماء در نقل شواهد عربی از *انوار الزبیع* مدنی بسیار سود جسته است».  
۲. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۵۹.

۳. إسناد الشيء الى نفسه. مثال:

فَمَا لَكَ لَا تَلْقَى بِمُهْجَتِكَ آفَتَا  
وَ أَنْتَ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ هُمْ هُمْ  
ايضاً: إِذَا النَّاسُ نَاسٌ وَ الزَّمَانُ زَمَانٌ.

و نیز: عهد خوبان عهد و میثاق بتان میثاق بود.

۴. سلب الشيء عن نفسه. مثال از شعرایی تمام:

لَا أَنْتَ [أَنْتَ] وَ لَا الذِّيَاؤُ دِيَاؤُ  
خُفَّ الْهَوَى وَ تَقَطَّتِ الْأَوْطَارُ

و اگر توفیق باری کند، خود مؤلف هم بر این سیاق ترفیع ذیل و تشقیق میل آن را  
- بمعون الله تعالی - خواهد نمود، و هو المستعان.



نگارنده، در ضمن مراجعاتی که پیش تر به کتاب ابداع البدایع داشت به صنایع مذکور (استدراکات شمس العلماء) برخورد که نام بسیاری از آنها آشنا می نمود؛ از جمله «ایهام ترجمه»، «تجدید مطلع» و بعضی دیگر. پس از آن، با جست و جو در این کتاب تمام این صنایع را استخراج کرده، تصمیم گرفت تا در پاره ای کتب بدیعی، که پیش از ابداع البدایع نگارش یافته، و نیز در کتاب هایی که پس از آن تحریر شده است تفحصی بنماید تا از سابقه و لاحقه احتمالی این صنایع آگاهی یابد. در پایان این جست و جوها نتایج قابل توجهی به دست آمد که حاصل آن در این مقال تقدیم خوانندگان می شود. در این مقاله، بر آنیم که در ضمن انجام دادن مقایسه ای میان چند کتاب معروف بدیعی، با آنچه در ابداع البدایع آمده است، مختصر آشنایی ای نیز از سابقه آنها به دست دهیم تا خواننده هوشیار، خود با مقایسه ثانویه ای که در باب این صنایع انجام می دهد، به نتیجه مطلوب برسد. ترتیب صنایع مورد نظر بر همان اساسی است که در ابداع البدایع آمده و تقدیم و تأخیری در نقل آنها صورت نگرفته است.

۱. اجازه: آن است که بینی یا مصرعی را کسی بخواند و آوردن بقیه را به دیگری تکلیف

کند؛ پس گویند اجازه نمود بیت یا مصراع فلان را و این غیر تضمین است. مثال آن را قصه

فردوسی با عسجدی و فرّخی [و عنصری] کافی است که هر یک مصراع‌ی از این رباعی خواندند و به فردوسی تکلیف مصراع آخر را نمودند و بالبدیهه از عهده برآمد:

همرنگ رُخت گل نبُود در گلشن      مانند قَدت سرو نرُوبد به چمن  
مُزگانت همی گذر کند از جوشن      مانند سنان گیو در جنگِ پشن

[...] این صنعت در کتب بدیع نیست.<sup>۱</sup>

\* در دیگر کتاب‌ها، آنجا که نامی از «اجازه» یا «اجازت» آمده است، موضوع مربوط می‌شود به علم عروض و آن «اختلاف حرف زوی باشد به شرط آنکه در مخرج متقارب باشند، مانند طا و تا یا سین و صاد و این نوعی است از اِکفاء»<sup>۲</sup>

پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> و همایی<sup>۴</sup> از این صنعت نام برده‌اند.

۲. شبه‌استخدام: آن است که عَلمِ مرکبِ اضافی، مثل کتبه مصدر به «اب» و «ام» یا «ابن» را ذکر نموده، پس از آن ضمیری آورند راجع به یکی از دو جزء مرکب و از آن معنی اصلی کلمه را خواهند [شد] صاحب بن عبّاد در هجو «ابن عذاب» مفتی گفته:

أقولُ قولاً بِلَا الحِشَامِ      یسْقِلُهُ کُلُّ سُرٍّ یعیبه  
ابنُ عذابٍ إذا تَشَتَّى      فبائسٌ مینةٌ فی آیه<sup>۵</sup>

[...] این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۶</sup>

\* شمس العلماء در تعریف این صنعت، در قیاس با صنعت استخدام، تفاوتی قائل شده است. همایی<sup>۷</sup> در تعریف استخدام چنین می‌گوید:

آن است که لفظی دارای چند معنی باشد و آن را طوری در نظم یا نثر بیاورند که با یک جمله یک معنی و با جمله دیگر معنی دیگر ببخشد، یا از خود لفظ یک معنی و از

۱. گرگانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۵.

۲. نصیرالدین طوسی: ص ۳۸۸.

۳. زاهدی، زین الدین: ص ۲۹۳.

۴. همایی، جلال الدین: ص ۴۰۱.

۵. ترجمه ابیات نقل از ابداع البدایع (ص ۳۷۸): بی پروا سخنی می‌گویم که هر که آن را دریابد، می‌فهمد.

ابن عذاب وقتی که به آوازخوانی می‌پردازد، من از او، در پدرش (= عذاب) هستم.

۶. همایی، جلال الدین: ص ۲۷۵.

۷. گرگانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۵۰.

ضمیری که به همان لفظ برمی‌گردد، معنی دیگر اراده کنند.

شمس‌العلماء، در «شبه‌استخدام»، این کاربردِ صنعتِ استخدام را تنها منحصر در معنی نهفته در کنیه اشخاص دانسته است. به عبارت دیگر، «شبه‌استخدام» همان «استخدام» است که مصداق آن تنها در کنیه افراد بروز می‌کند. شاید به همین دلیل است که وی برای این صنعت شاهد فارسی ذکر نکرده است؛ چراکه به نظر می‌رسد شاعران عرب به جهت استفاده از «کنیه» و «لقب»، نسبت به شاعران فارسی‌زبان، به این معانی توجه بیشتری داشته‌اند.

پس از شمس‌العلماء، زاهدی نیز از این صنعت نام برده، در تعریف آن می‌نویسد:

آن است که علم مرگی را در کلام آورده، پس از آن ضمیری بیاورند که به یکی از دو جزء آن برگردد.<sup>۱</sup>

که نسبت به تعریف شمس‌العلماء کاستی‌هایی دارد.

۳. استقصاء: که «استیفا» نیز خوانیم و دیگران تقسیم خوانده‌اند و دو معنی برای تقسیم گفته‌اند. چون هریک منفرداً از صنایع بدیعیه‌اند، بنا بر اجازه این معتز و سگاکمی به این اسمش خواندیم و آن احاطه کردن متکلم است تمام اقسام چیزی را در ذکر [...] سعدی: ندیدم چنین گنج و مُلک و سریر که وقف است بر طفل و برنا و پیر

[...] و تسمیه این صنعت از مؤلف است.<sup>۲</sup> \* رجایی<sup>۳</sup> و نشاط<sup>۴</sup> نیز در ضمن صنعت تقسیم از این صناعت نام برده‌اند.

۴. اشتقاق معنوی: آن است که دو لفظ آورند در کلام که یکی از آنها را چون به مرادف خود تبدیل کنند اشتقاق حاصل شود و من این صنعت را تازه یافته و مثالی به دست آورده‌ام از سعدی که گوید:

باید که در کشیدن آن جام زهرناک شیرینی شهادت ما بر زبان شود

۱. زاهدی، زین‌الدین: ص ۴۱۰-۴۱۱. ۲. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۵۹-۵۸.

۳. رجایی، محمدخلیل: ص ۳۶۱. ۴. نشاط، سید محمود: ج ۱، ص ۳۲۸.

و اگر [به جای شیرینی شهادت] گوئیم «شهد شهادت»، اشتقاق ظاهر گردد و ذوق صحیح باید تا شهد این صنعت لطیف را ادراک کند.<sup>۱</sup>

\* پس از شمس العلماء، زاهدی در این باره می‌نویسد:

آن است که دو کلمه در عبارت بیاورند که هرگاه یکی از آن دو را به مرادفش تبدیل کنند، اشتقاق مصنوع (۴) حاصل گردد، چنانکه سعدی گوید:

باید که در کشیدن آن جام زهرناک شیرینی شهادت ما بر زبان شود

گرچه چیزی نخورده بودم دوش روز را گرسنه به سر بردم  
چون اگر شیرینی را به شهد و گرسنه را به روزه تبدیل کنی اشتقاق پدید می‌آید.<sup>۲</sup>  
که البته به کار بردن لفظ «اشتقاق مصنوع» در تعریف بالا صحیح نیست.

۵. اظهار فی موضع اضمار: این صنعت را با امثله آن در مسودات خود دیدم و از مستدرکات خویش دانم و داخل صنعت التفات نباشد؛ زیرا که در التفات عدول کنند از غیبت به سوی تکلم و خطاب یا به عکس. و در این قسم به جای ضمیر، اسم ظاهر گذارند، پس اگر به جای ضمیر غایب باشد، شباهتی به التفات ندارد ابدأ. و اگر به جای ضمیر متکلم یا مخاطب باشد [...] آن را هم داخل صنعت التفات ندانیم، مگر آنجا که صدر کلام با ذیل آن مختلف باشد در اسلوب سه‌گانه (متکلم و مخاطب و غایب) [...] سعدی:

به دوستی جهان هرگز اعتماد مکن

که «شوخ دیده» نظر با کسی ست هر چندش

و نیز:

بار دگر گر به سوی کوی دوست بگذری ای پیک نسیم صبا  
گو رمقی بیش نماند از «ضعیف» چند کند صورت بی‌جان بقا<sup>۳</sup>

\* کاشفی دو تعریف برای صنعت «التفات» ذکر کرده که یکی از آنها با آنچه در

۲. زاهدی، زین الدین: ۴۱۲-۴۱۳.

۱. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۶۶.

۳. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۶۹-۷۰.

ابدع البدایع و قطوف الربیع برای «الثفات» آمده است اشتراک دارد، اما تعریف دوم با تعریف شمس العلماء برای «اظهار فی موضع الاضمار» شباهت‌هایی دارد:

آن است که در بیت مستأنف، اشارت به بیت مفروغ کند با آنک هر یک بنفس خویش مستقل باشند، اما نسبتی که میان ایشان واقع باشد چون از معنی اول فارغ شود، بر عقب آن، به طریقه مثل یا دعا، یا به هر وجه از وجوه تعلق که باشد، به معنی مفروغ توجه کند به تصریح یا کنایات. مثال:

امروز دیگرم به فراق تو شام شد ای دیده پاس دار که خوابت حرام شد<sup>۱</sup>  
شمس قیس<sup>۲</sup> نیز تعریفی متفاوت برای «الثفات» ذکر کرده است و برخلاف اکثر منابع که بحث غیبت و خطاب را پیش کشیده‌اند، سخن از اشاره کردن به معنی دیگر به میان می‌آورد:

چون شاعر از معنی خویش فارغ شد در تمام بیت اشارت به معنی دیگر کند کی هر چند بنفس خویش مستقل باشد، اما هم به معنی اول تعلق دارد [...]

هر که کی از فراق تو اندیشه کردمی گشتی ز بیم هجر دل و جان من فگار  
اکنون تو دوری از من و من بی تو زنده‌ام سختا که آدمی ست بر احداث روزگار

[عمیق بخاری]

به نظر می‌رسد این دو تعریف از المعجم و بدایع الافکار با تعریف شمس العلماء از این صنعت مشابهت‌هایی داشته‌باشد، اما وی علاوه بر تعریف صنعت، نام تازه‌ای نیز بر آن نهاده است.

۶. ایهام وصل: آن است که در شعر کلماتی آورند که خواننده گمان اتصال حروف آن نماید، لکن وزن درست نشود مگر به انفصال و تجزیه حروف بعضی از کلمات [...] مثال از فارسی:

مجنون شدم از عشق تو تا شدی در دلبری چون لیلی

۲. رازی، شمس‌الدین: ص ۳۸۰-۳۸۱.

۱. واعظ کاشفی: ص ۳۴۸.



گر به گورستان مشفقان گذر افتد تو را زنده سازی مرده را چون عیسی  
در این دو بیت، مجنون [= میم و جیم و نون و واو و نون] و لیلی [= لام و یاء و لام  
و یاء] و عیسی [= عین و یاء و سین و یاء] را با حروف منفصله [باید] خواند تا شعر  
درست شود. این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* شمس العلماء این صنعت را در قطوف الزبیر نیز تحت عنوان «ایهام الوصل» نقل کرده  
است.<sup>۲</sup>

کاشفی صنعتی را به نام «مهجا» ذکر می‌کند که دقیقاً مطابق با «ایهام وصل»  
شمس العلماء است:

تهجی در لغت شمار کردن سخن است و مهجی سخن شمار کرده را گویند و در اصطلاح شعری  
باشد که مصراع یا جزوی از او به هجا باید خواند تا وزن درست آید، اما مرکب و بعضی حروف  
آن الفاظ را مقطع نویسند... امیرمعزی فرماید:  
آفرین کن شاه و صاحب را که نام هر دو هست

سجرو و محمّد

و عنصری را از این نوع شعر بسیار است و شاید که الفاظ مهجی در مصراع اول بود. مولانا رومی  
گوید:

شمس دیمن زین میانه شمس دین آید برون<sup>۳</sup>  
که برای درست شدن وزن در بیت امیرمعزی، مصراع دوم را بدین صورت باید خواند:  
«سین و نون و جیم و راء و میم و حاء و میم و دال»، و در بیت مولانا نیز مصراع نخست  
بدین صورت صحیح است: «شین و میم و سین و دال و یاء و نون».  
پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۴</sup> و نشاط<sup>۵</sup> از این صنعت نام برده‌اند.

۷. تأیید: آن است که از چیزی خبر دهند، یا دعایی کنند و آن را محدود و موقت نمایند به امری که

۲. همان (۱۳۲۸)، ص ۹۲-۹۳.

۱. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۹۴.

۴. زاهدی، زین الدین: ص ۳۰۹.

۳. واعظ کاشفی: ص ۴۳۵.

۵. نشاط، سید محمود: ج ۲، ص ۱۰۳.

دلالت بر ابدیت نماید و از این صنعت آنچه در مقام دعا و آخر قصیده یا نامه و خطبه است، شریطه خوانند [...] سعدی:

تا صبا می‌رود به بستان‌ها چون تو سروی ندیده در چمنی

[...] و این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* در دیگر کتب بدیعی، مشخصاً «تأیید» به عنوان صنعت شناخته نشده، بلکه «دعای تأیید» در مقطع شعر جزو لوازمی بوده است که شاعر از آن سود می‌جسته تا در روح شنونده و خواننده اثر خوش و نیک باقی بگذارد؛ چندانکه لذت آن در طبع او بماند و اگر دراثنا، سخن بی‌نی ناخوش یا عبارتی ناپسند رفته است، اثرش از روح شنونده زایل گردد.<sup>۲</sup> شمس‌العلماء با ذکر تفاوتی در باب کاربرد تأیید بر ساخته خود (مبنی بر ابدی دانستن امری)، آن را از شریطه فرق نهاده، نام دیگری نیز بر آن می‌گذارد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که سخن شمس‌العلماء حاوی این نکته نیز هست که «تأیید» لزوماً در پایان شعر نمی‌آید؛ چراکه به گفته وی آنچه در پایان قصیده و نامه و خطبه می‌آید «شریطه» نام دارد و از طرفی، ادعای ابدی بودن چیزی را در همه جای شعر می‌توان آورد.

۸. شبه تأیید: آن است که برای صفتی دعوی کنند که بلابدایت است. چنانکه در تأیید، بلانهایت است. مثال:<sup>۳</sup>

هنوز سجده به آدم نکرده بود ملک که داغ سجده تو بود بر جبین ما را

سعدی:

هرکه را دیده بر دهان تو رفت هرگز گوش نشنود پندی

خاصه ما را که در ازل بوده‌ست با تو آمیزشی و پیوندی

[...] و این صنعت نیز از استدراکات مؤلف است.<sup>۳</sup>

\* در صنعت «تأیید» ملاحظه شد که چگونه ادعای ابدی بودن امری در کلام منجر به صنعت «تأیید» می‌گردد، حال اگر همین ادعا در مورد چیزی یا کسی مبنی بر ازلی بودن آن

۲. همایی، جلال‌الدین: ص ۳۱۹.

۱. گرگانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۰۰-۹۹.

۳. گرگانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۰۰.

بشود، حاصل کار، صنعتِ «شبه‌تأیید» است. البته به نظر می‌رسد این صنعت بتواند در جزو مصادیق «اغراق» و «مبالغه» نیز قرار بگیرد. «شبه‌تأیید» نیز مانند «تأیید» بر ساخته شمس‌العلماء در هر جایی از شعر می‌تواند به کار گرفته شود. پس از شمس‌العلماء، زاهدی<sup>۱</sup> نیز از این صنعت نام برده است.

۹. تأکید الشیء بما يشبه ضده: معنی این صنعت روشن است، ولی کسی از اهل بدیع متعرض آن نشده و ما اشاره‌ای به آن را لازم شمردیم: چه، غرض متکلم منحصر به مدح و ذم نیست، هر غرض را از اغراض کلام ممکن است که به صورت تأکید الشیء بما يشبه ضده درآید [...]:  
گرچه چیزی نخورده بودم دوش روز را گزرنه به سر بردم  
و نیز:

حاش لله که نیم معتقد طاعت خویش این قدر هست که گاهی قدحی می‌نوشم  
این صنعت را مؤلف تسمیه کرده است.<sup>۲</sup>

\* از شواهدی که شمس‌العلماء ذکر کرده است به نظر می‌رسد نوعی «تأکید» همراه با طنز در آنها دیده می‌شود. البته خود او نیز تأکید کرده است که «هر غرضی از اغراض کلام ممکن است که به صورت تأکید الشیء بما يشبه ضده درآید» و می‌توان مصادیق بسیار برای آن یافت. پس از شمس‌العلماء، نشاط<sup>۳</sup> نیز از این صنعت نام برده و این نکته را هم ذکر نموده که صناعت مذکور از مستدرکات شمس‌العلماء است.

۱۰. تجدید مطلع: آن است که شاعر قبل از تخلص به مدح یا هجو یا تهنیت یا تعزیت، بیتی آورد که لفظاً و معناً شایسته قصیده باشد، یعنی هم او را قافیه و زوی در هر دو مصراع باشد و هم به حسب معنی از ماقبل خود منقطع و مبدأ مطلب جدیدی باشد و گاه باشد که بعد از تخلص، تجدید مطلع نمایند.

نابلسی گوید: توافق دو مصراع، در زوی همان مطلع شایسته است و اگر در وسط آید بسا که

۱. زاهدی، زین‌الدین: ص ۴۱۵. ۲. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۰۲.

۳. نشاط، سید محمود: ج ۲، ص ۱۳۲.

گوش‌ها از استماع آن نفرت نماید و طبع‌ها منزجر شود. نگارنده را در بیان این اشکالی است؛ چه، در قصاید عربی و فارسی، گاهی ملتزم رعایت قافیه و زوی در تمام مصاربع نیز شده‌اند و در این صورت اگر مطلب بیت تمام باشد، چه تجدید مطلع بخوانیم یا نخوانیم موجب نفرت نیست؛ چنان‌که در این اشعار منوچهری:

ساقی بیا که امشب ساقی به‌کار باشد	ز آن ده مرا که رنگش چون گل انار باشد
می ده چهار ساغر تا خوش‌گوار باشد	زیرا که طبع مردم را هم چهار باشد
باده خوریم روشن تا روزگار باشد	خاصه که ماهروی اندر کنار باشد

و تا آخر قصیده بر همین منوال است [...] لکن امثال این اشعار را تصریح خوانند، پس مراد به تجدید مطلع آنجاست که تمام مصراع‌ها این قسم نباشند و این صنعت را دیگران نگفته‌اند و از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* شمس‌العلماء در اینجا نیز با ذکر تفاوتی در شیوه کاربرد این صنعت، نامی تازه بر آن می‌نهد و آن را از مستدرکات خود می‌خواند. تفاوت میان «تجدید مطلع» شمس‌العلماء و «تصریح»، تنها در تعداد پیش‌مصراع‌های هم‌قافیه است و به‌زعم وی، در «تجدید مطلع»، تعداد این مصاربع یکی است و در «تصریح» تا پایان قصیده یا غزل بر یک سیاق است. در دایرة‌المعارف فارسی ذیل «تصریح» چنین آمده است:

در علم بدیع، در مصراع اولی بیتی یا بیت‌هایی پس از مطلع (در قصیده و غزل) نیز قافیه نگاه داشتن.

در این تعریف و نیز تعاریف دیگر اشاره‌ای به این نشده است که مصراع بودن ابیات در تمام قصیده یا غزل باید رعایت شود، درحالی‌که شمس‌العلماء شرط آن را تکرار در تمام ابیات دانسته است.

پس از شمس‌العلماء، قویم<sup>۲</sup> و زاهدی<sup>۳</sup> نیز از این صنعت نام برده، بدین نکته اشاره کرده‌اند که بیت مذکور پیش از بیت تخلص می‌آید. اما آنچه مهم است این موضوع است که اصولاً تجدید مطلع (به شکلی دیگر) در

۲. قویم، علی‌اکبر: ص ۱۳۶.

۱. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۰۸-۱۰۹.

۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۱۱.

میان شاعران قصیده‌سرا بسیار معمول بوده و این نکته عجیب به نظر می‌رسد که شمس‌العلما به این تشابه نام اشاره‌ای نکرده است. در میان متقدمان، شمس قیس در بحث «مصرع» می‌نویسد:

پیش از این گفته‌ایم کی در قصاید پارسی تصریحِ مطلع لازم است... و باشد که یک قصیده را چند مطلع کنند چون از صفتی به صفت دیگر نقل کنند و از جمله شعرا، خاقانی بدین شیوه مولع‌تر بوده است و چند قصیده بسیار مطلع گفته... و باشد کی در نقل از نسیب به مدح، مطلع نو کند... و باشد کی ابتدای قصیده به مدح کند و به غزل ختم کند و آن را مطلع تازه آورد.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، تفاوت تجدید مطلع بر ساخته شمس‌العلما با تجدید مطلع قدما در این است که بیت مصرع مورد نظر وی، پیش از تخلص واقع می‌شود (هرچند وی در تعریف خود گفته است «و گاه باشد که بعد از تخلص، تجدید مطلع نمایند» ص ۱۰۸).

۱.۱۱ ابهام ترجمه: آن است که در کلام الفاظی آورند که در لغت دیگر ترجمه لفظ سابق باشد و متکلم معنی دیگر خواسته‌باشد. مثال: من گویم:

الْفُضُّ شَاخٌ وَ آبُ الْمَاءِ مُنْجِدٌ      وَ مَرٌّ تَسْعُونَ يَوْمًا بَارِدًا وَ سَرْدًا  
تَمُّ الرُّبَيْعِ بورد و البهار آتی      فَأَشْتِ بِزَوْرَةِ ذِي وَدٍ غَدًا فرداً<sup>۲</sup>

و این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۳</sup>

\* شمس‌العلما در قطوف الربیع<sup>۴</sup> نیز همین تعریف را برای این صنعت آورده و همین شاهد را - که متعلق به خود اوست - برای آن نقل کرده است. آنچه امروز آن را با عنوان «ابهام ترجمه» می‌شناسیم، همان است که شمیسا نیز آن را نقل کرده است:  
در ابهام ترجمه، دو لغت که مترادف هم‌اند، به دو معنی مختلف به کار می‌روند:

۱. رازی، شمس‌الدین: ص ۴۱۹-۴۲۱.  
۲. معنی ابیات: شاخه خشک شد و آب یخ زد و نود روز سرد پی‌درپی گذشت. سپس بهار یا گل و شکوفه آمد، پس فردا، در تنهایی، برای ملاقات دوستی منت بگذار.  
۳. گرگانی، شمس‌العلما (۱۳۷۷): ص ۱۲۰.  
۴. همان (۱۳۲۸)، ص ۱۰۰.

رقیم سرزنش‌ها کرد کز این باب رخ برتاب

چه افتاد این سر ما را که خاک در نمی‌آزد

(حافظ)

بین «باب» و «در» ابهام ترجمه است.<sup>۱</sup>

وی همچنین در پانوشت صفحه ۱۳۹ تعریف شمس العلما را «نزدیک به تعریف» خود دانسته، سپس تعریف شمس العلما را نقل کرده است.

نشاط<sup>۲</sup> نیز از این صنعت نام برده و به این نکته هم اشاره کرده است که صناعت مذکور از مستدرکات شمس العلماست و همان شاهد ابداع البدایع را نقل کرده است.

۱۲. تشبیه توریه: [در ذکر تشبیه اضممار، پس از تقسیم این نوع از تشبیه به دو گونه (همراه با ذکر طرفین و بدون ذکر طرفین) در صفحه ۱۳۵ می‌گوید:] گاهی که طرفین ذکر نشده، مثل این بیت:

تا بماند تر و شاداب نهال قد تو واجب آن است که بر دیده ما بنشانی

بی‌شبهه، مراد، تشبیه «دیده» است به «جویبار» و در لفظ ذکری از جویبار نشده است.

چون کسی در کشف این قسم بر ما سبقت ننموده، ذوقاً آن را «تشبیه توریه» نامیده، از

ناقدان سخن عذر می‌خواهم و هم اشعار می‌کنم که این صنعت، غیر تشبیه کنایه است؛

زیرا که در تشبیه کنایه اکتفا می‌شود به ذکر «مشبّه» و «اراده» «مشبه» می‌شود.

\* در پانوشت صفحه ۱۳۶ ابداع البدایع، به نقل از شمس العلما، این توضیح نیز اضافه می‌شود که:

ممکن است که تشبیه کنایه را همان استعاره تحقیقیه دانسیم و تشبیه توریه را استعاره

بالکنایه که همیشه با تخیلیه جمع می‌شود.

پس از آن، در تعریف تشبیه توریه می‌گوید:

سوق کلام برای ادای مطلبی باشد و از قراین معلوم شود که قصد تشبیهی نیز شده و

مشبّه در کلام نیامده، فقط به ذکر لوازم آن اکتفا رفته، مثل بیت سابق.

شمس‌العلماء در تعریف «تشبیه کنایه» نیز می‌گوید:

آن است که از ارکان تشبیه فقط مشبّه را بیاورند و اراده مشبّه نمایند.<sup>۱</sup>

و این همان تعریفی است که در کتب بلاغی برای «استعاره تحقیقیّه» یا «مصرّحه» آمده است. به نظر می‌رسد که وی در باب «استعاره بالکنایه / مکثیه / مکثی» - در قیاس با «استعاره تحقیقیّه» که نام دیگر «تشبیه کنایه / بالکنایه» است - خواسته است بر اساس صنعت تشبیه، نامی برای این نوع از استعاره برگزیند و بدین ترتیب آن را «تشبیه توریّه» نامیده است (که البته خود نیز این اشتراک در تعریف را در حاشیه ابدع البدایع (ص ۱۳۶) توضیح داده است).

۱۳. **تقطع:** اگر کسی در قصاید شعرا نظری از روی تتبع داشته است، می‌داند که شاعران مفلق، در ضمن قصیده و غزل، گاهی دو-سه بیتی مرتبط به یکدیگر می‌آورند که افاده معنی تمام، از قبیل حکمت یا اخلاق می‌نماید و مفرداً می‌توان آن را به اسم قطعه روایت نمود و ما این صنعت را «تقطع» خوانیم. مثال:

عیت نکنم اگر بخندی      بر من چو بگیرم از غمت زار  
شک نیست که بوستان بخندد      هرگه که بگیرد ابر آزار

[...] و این صنعت از مستدرکات نگارنده است.<sup>۲</sup>

• تعریفی که شمس‌العلماء برای این صنعت به دست می‌دهد همان تعریفی است که دیگران برای «قطعه» که گونه‌ای قالب شعری است آورده‌اند. خود شمس‌العلماء در کتاب دیگرش، *قطوف الزّبیح*، در تعریف قطعه می‌گوید:

قطعه که عربان مقاطع گویند، پاره‌ای از اشعار است که دو بیت تا ده بیت باشد و غالباً از پنج نغزرد و رعایت قافیه در مصراع اول از مطلع آن لازم نیست، و گاه قافیه داشته‌باشد.<sup>۳</sup>

وی پس از آوردن شواهد، این نکته را نیز توضیح می‌دهد که:

۲. همان، ص ۱۶۴.

۱. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۳۴.

۳. همان (۱۳۲۸)، ص ۱۴۷.

بسیار می‌شود که در ضمن قصیده‌ای دو یا سه بیت که به هم مرتبط باشد بیاورند و آن را نیز قطعه خوانند و زیاده از سه بیت هم ممکن است.

ملاحظه می‌شود که شمس العلما یک تعریف را برای دو صنعت ذکر کرده است و عجیب اینجاست که چراوی در قطوف الربیع - که پس از ابداع الهدایع نوشته شده - به این نکته توجه نکرده است.

در منابع دیگر نیز فلسفه نام‌گذاری این نوع به «قطعه»، این بوده است که «گویا که پاره‌ای از غزل یا قصیده بریده شده است» (لغت‌نامه، ذیل قطعه).

پس از شمس العلما، نشاط<sup>۱</sup> و زاهدی<sup>۲</sup> نیز از این صنعت نام برده‌اند.

۱۴. تمهید: آن است که سیاق کلام را در رباعی و ترجیعات، بلکه در قطعات نیز طوری ترتیب دهند که سامع منتظر و آماده شنیدن تنمۀ کلام باشد و مصراع آخر رباعی که ماده آن خوانند، باید کمال اهتمام در حُسن موقع آن به‌کار برده شود و همچنین قبل از شعر ترجیع باید عبارت به قسمی باشد که بیت ترجیع رفع انتظار و ناتمامی آن نماید و این مطلب از مهمات عمده شعر است و در کتب بدیع ذکر آن نشده است.<sup>۳</sup>

\* شمس العلما این صنعت را به‌صراحت از مستدرکات خود ندانسته است، اما چون عبارت پایانی او مبنی بر این نکته است که دیگران ذکر می‌کنند، آن را در این مقال آوردیم.

در سایر کتب نیز آنجا که درباره رباعی سخنی به میان آمده است، به این نکته اشاره شده که

به حکم آنکه بنای آن بر دو بیت بیش نیست باید که شاعر در ترکیب کلمات لطیف و قوافی خوشامد جهد کند و از کلمات لغو و مصطلحات بارد احتراز واجب بیند و بکوشد تا از صناعات مستحسن چون مطایبه لطیف و تشبیهی غریب و استعارتی خوب و ایهامی شیرین چیزی بر آن مقارن گردد.<sup>۴</sup>

۱. نشاط، سید محمود: ج ۲، ص ۳۵۳. ۲. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۸۴.

۳. گرکانی، شمس العلما (۱۳۷۷): ص ۱۷۳. ۴. تاج‌الحلوی: ص ۸۶.



و چنین است در المعجم<sup>۱</sup> و بدایع الافکار<sup>۲</sup>. بنابراین، رعایت این شرایط در شعر جزو لوازم و واجبات است و اگر کسی رعایت این شرایط را ننماید، از حد بلاغت و فصاحت عدول کرده است و رعایت آنها نیز طبیعتاً در جزو صناعات بدیعی نمی‌تواند باشد. پس از شمس‌العلماء، نشاط<sup>۳</sup> نیز از این صناعت نام برده و این نکته را هم اضافه کرده است که:

گفته‌اند حتی این شرط در ترجیعات و رباعی از شروط پسندیده آن است و از این رو مصرع آخر رباعی و ترجیع را به کلمه ماده اصطلاح کرده‌اند.  
زاهدی<sup>۴</sup> نیز در کتاب خود از این صنعت نام برده است.

۱۵. توزیع: آن است که کلمه‌ای یا چند کلمه را در هر بیت یا هر مصرع بیاورند و اگر [در] تمام قصیده باشد و کلمات متعدده، البته قدرت گوینده بیشتر ظاهر می‌شود و قصیده‌ای طولانی از خواجه رشیدالدین وطواط دیده شده است که در هر بیت آن بین «آب» و «آتش» جمع نموده. حکیم سوزنی گوید:

تا کی ز گردش فلک آبگینه‌رنگ بر آبگینه‌خانه طاعت ز نیم سنگ  
بر آبگینه سنگ زدن فعل ما و ما تهمت نهاده بر فلک آبگینه‌رنگ  
پیران چنگ‌پشت و جوانان چنگ‌زلف در چنگ جام باده و در گوش بانگ چنگ  
چنگ اجل گرفته گریبان عمر و ما ناخوش گرفته دامن آرز و امل به چنگ  
[...]. و این صنعت معمول شعرا بوده. ولی در بدیعیات ذکر از آن نیست. پس از

مستدرکات مؤلف محسوب می‌شود.<sup>۵</sup>

\* شمس‌العلماء در پانوشت همین صفحه چنین می‌نویسد: «این ابیات و امثال آن را بعضی از اغنات شمرده‌اند.» وی در قطفوف الریبع<sup>۶</sup> نیز این صنعت را تحت عنوان «التوزیع»<sup>۷</sup> آورده

۱. رازی، شمس‌الدین: ص ۴۱۷. ۲. واعظ کاشفی: ص ۴۸.

۳. نشاط، سید محمود: ج ۲، ص ۳۷۰. ۴. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۸۷.

۵. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۱۸۸-۱۸۹. ۶. همان (۱۳۲۸)، ص ۹۵.

۷. بنا به یادآوری دوست بزرگووارم، جناب دکتر ذاکرالحسینی، مدنی نیز در انوار الریبع، این صنعت را با همین

است و در تعریف آن می‌گوید:

آن است که حرفی را در چندین کلمه یا کلمه‌ای را در چندین مصراع بیاورند، مانند «شین» در کلمات این مصراع: شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی، و مانند «آبگینه» و «چنگ» در شعر سوزنی.

ملاحظه می‌شود که تعاریف او برای این صنعت در دو کتاب وی، با یکدیگر متفاوت

است.

کاشفی در بخش مربوط به صنعت «الاعنات»، ابتدا این صنعت را به دو دسته تقسیم

می‌کند:

قسم اول آنکه شاعر در آخر ابیات، پیش از حرف زوی یا ردّف، حرفی التزام کند... و این قسم را از اعنات، تضمین نیز گویند؛ چه، شاعر متضمّن ایراد حرفی معین شده است در موضعی معین.

سپس در بیان نوع دوم می‌گوید:

اما قسم دوم از اعنات آن است که ایراد لفظی یا زیادت در هر بیتی التزام کند، چون قصیده سنگ و سیم و شتر و حجره و موی لازم و مانند آن و این صنعت را **متکلف مطبوع** گویند و بعضی لزوم ما لا یلزم خوانند؛ یعنی لازم داشتن چیزی که لزوم آن لازم نیست، و جمعی مطلق این صنعت را لزوم ما لا یلزم گویند و این قسم ثانی را التزام خوانند.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که پیش از شمس‌العلماء نیز این نوع از اعنات نامی برای خود داشته و وی نام تازه‌ای برای آن برگزیده است.

نجفقلی میرزا<sup>۲</sup> در ذکر صنعت «توزیع» می‌گوید:

چنان است که متکلم وزع نماید حرفی از حروف تهجی را در هر کلمه؛ یعنی ملتزم شود که حرف معینی را در هر کلمه بیاورد.

این تعریف نجفقلی میرزا با آنچه شمس‌العلماء به دست داده متفاوت است. زاهدی

نیز هر دو حالت (تکرار حرف و کلمه) را در نظر داشته، می‌نویسد:

۱. نام، در مورد توزیع یک حرف در چندین کلمه آورده است. ۱. واعظ کاشفی: ص ۲۱۵-۲۲۸.

۲. نجفقلی میرزا: ص ۱۳۳.

آن است که حرفی را در چند کلمه یا کلمه‌ای را در چند جمله بیاورند، چنان‌که در سوره طه می‌فرماید: **كُنْ نُسْبَحَكَ كَثِيراً وَ نَذْكُرُكَ كَثِيراً وَ اِنَّكَ كُنْتَ بِنَا<sup>۲</sup> بَصِيراً** (حرف کاف در آیه مکرر است).<sup>۳</sup>

البته با این تعریف و شاهدهی که زاهدی به دست داده است معلوم می‌شود که وی این صنعت را در نثر نیز وارد می‌داند و البته شباهتی نیز با آنچه شمیسا<sup>۴</sup> تحت عنوان «همحرفی یا هم حرفی» آورده است، دارد:

آن تکرار یک صامت با بسامد زیاد در جمله است. تکرار صامت ممکن است به صورت منظمی در آغاز یا همه یا برخی از کلمات باشد: سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند (حافظ)... و نیز تکرار صامت ممکن است به صورت پراکنده‌ای در میان کلمات باشد: ستون کرد چپ را و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخاست (فردوسی)

نشاط<sup>۵</sup> و همایی<sup>۶</sup> نیز از این صنعت نام برده‌اند.

۱۶. **حُسن اعتدال**: این قسم را من بر صنایع بدیع افزودم، زیرا که در کتب متأخرین، حُسن بیان را قسمی شمرده‌اند؛ بآنکه صنعتی خاص نیست و بدون شکی لازم است متکلم را حُسن بیان و حدّ و رسمی بر آن مطابق نیاید. بالجمله، مراد از این صنعت آن است که متکلم در مقام پرورش از خطای خویش متمسک به عذری لطیف شود که در لطافت کلام افزایش و به تأویلی مطبوع دستاویز کند، چنان‌که در این بیت [سعدی]:

نه فراموشی‌ام از ذکر تو خاموش نشاند که در اندیشه اوصاف تو حیران بودم<sup>۷</sup>

\* از شواهدی که شمس العلماء برای این صنعت نقل کرده است بیشتر صنعت «حُسن تعلیل» برمی‌آید؛ البته حُسن تعلیلی که در مقام عذرخواهی و پرورش هم به کار رفته است. از جمله این شواهد است:

۱. متن: نسجک ۲. متن: نیا

۳. زاهدی، زین الدین: ص ۳۳۷.

۴. شمیسا، سیروس: ص ۷۹.

۵. نشاط، سید محمود: ج ۲، ص ۳۸۰.

۶. همایی، جلال الدین: ص ۷۴.

۷. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۲۲۸.

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی

(سعدی)

در ادامه نیز داستان به زمین خوردن سلطان سنجر از اسب نقل شده است که پس از این حادثه، امیر معزی به بدیهه رباعی ای سرود و سلطان اسب را با ساخت و ستام به او بخشید، و آن رباعی چنین است:

شاهای ادبی کن فلک بدخو را کاسیب رسانید رخ نیکو را

گر گوی خطا کرد به چو گانش زن ور اسب خطا کرد به من بخش او را

به طور قطع این مثال برای صنعت مذکور نادرست است؛ چراکه در این رباعی بیشتر حُسن طلب نمود دارد تا حُسن اعتذار.

پس از شمس العلماء، قویم<sup>۱</sup>، زاهدی<sup>۲</sup> و مصاحب<sup>۳</sup> نیز از این صنعت نام برده‌اند.

۱۷. خیر و استفهام: این صنعت در نزد اهل بدیع هنوز دارای عنوانی نشده است و شعرای عرب هم کمتر به سوی آن توجه نموده‌اند. مراد آن است که در کلام سؤال و جوابی باشد هر دو خالی از لفظ «حکایت»: یعنی «قال» و «قلت» یا «چنان گفت» و «گفتیم» در آن نباشد [...] مثال از شعر فرّخی:

چو زر شدند رزان از چه؟ از نهیب خزان به کینه گشت خزان، با که؟ با سپاه رزان

به رزم ریزد، ریزد چه چیز؟ خون عدو به صید گیرد، گیرد چه چیز؟ شیر زیان

سخای او به چه ماند؟ به شاخه طوبی عطای او به چه ماند؟ به چشمه حیوان

[...] و این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۴</sup>

\* رادویانی در ذکر صنعت «السؤال و الجواب»، ابتدا این صنعت را چنین تعریف می‌کند:

یکی از صناعت‌های شعر آن است کی شاعر به هر بینی سؤالی و جوابی بگوید، یا به هر

مصراع<sup>۵</sup>.

۱. قویم، علی اکبر: ص ۱۴۳.

۲. زاهدی، زین الدین: ص ۳۹۵-۳۹۴.

۳. مصاحب: ص ۸۴۹.

۴. گرگانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ۲۴۴.

۵. رادویانی، محمد: ص ۶۵.

و پس از آنکه شواهدی برای آن نقل می‌کند، می‌گوید:

و بود کی اندر بیتی پس اندر پیش جای سؤال و جواب بود، چنانک گفته‌اند:

دل کو؟ بستد! به چی؟ به لب! کی؟ دیروز

ناگاه؟ بلی! کجا؟ به ره! کی؟ امروز!

و حتی در ادامه نوعی دیگر را نیز بر آن می‌افزاید و می‌گوید:

و بود که سؤال کند و جواب خود دهد، چنانک غضائری گوید:

نسیم دو زلفین او بگذرد      برآمیخته با نسیم صبا

چه گویش گویش چون بگذرد      ألا یا نسیم القبا مَرخبا

در نتیجه، می‌بینیم که رادویانی نیز به این نکته واقف بوده است که گاه در این صنعت از آوردن لفظ «حکایت» پرهیز می‌کنند اما آن را در جزو همان صنعت «سؤال و جواب» یا «مراجعة» نقل کرده و شمس العلما تنها نام تازه‌ای بر آن نهاده است.

کاشفی نیز در ذکر صنعت «سؤال و جواب» می‌گوید:

این صنعت دو نوع باشد: اول آنکه سؤال و جواب به لفظ گفتن و گفتا باشد... نوع دوم

آنکه سؤال و جواب نه به لفظ گفتن و گفتا باشد و اقسام آن را احصا نتوان کرد، اما آنچه

مشهور است از این نوع، سه قسم است: اول آنک لفظ سؤال و جواب آورده شود... دوم

آنکه به لفظ بیغام و پیام باشد... سیم آنک شاید که از مضمون بیش یا قطعه‌ای سؤال فهم

شود و از نحوی شمر دیگر جواب آن معلوم گردد بی آنک لفظ سؤال و جواب و غیر آن

مذکور گردد.<sup>۱</sup>

گرچه نوع سومی که کاشفی برای صنعت سؤال و جواب ذکر کرده دقیقاً همان چیزی نیست که شمس العلما می‌گوید، نشان می‌دهد که پیش از وی نیز به این تفاوت‌ها توجه شده است.

زاهدی نیز بدون توجه به آنچه شمس العلما گفته است، این صنعت را از استدراکات خود دانسته، در این باره چنین می‌نویسد:

خبر و استفهام با سؤال و جواب آن است که در کلام پرسش و پاسخ فراهم آید، و هنوز ادبای نام و عنوانی برای آن ننهاده‌اند، و آن بر دو گونه است: اول آنکه بدون حکایت گفت و شنید باشد و من آن را مصاحبه نامیده‌ام...

بارد چه؟ خون ز دیده، چسان؟ روز و شب، چرا؟

از غم، کدام غم؟ غم سلطان اولیا

... دوم آنکه حکایت کند گفت و شنید را مراجعه نامند...

گفتم آتش به چهره‌ات که فروخت؟ گفت آن‌کو دل تو کرده کباب<sup>۱</sup>

۱۸. طباق معنوی: این قسم را من استنباط کرده و بدین نام خوانده‌ام و مثالی که اکنون در ذهن حاضر است گفته سجدی است:

کوته‌نظران کنند حیف است تشبیه به سرو بوستان

چون لازمه سرو بوستان «بلندبالایی» است، با کوته‌نظران طباق دارد و خود شاعر هم اراده نموده که چون بالای مخاطب مقامی بلند داشت، تشبیه آن به سرو بوستان از کوتاهی نظر کوته‌بینان است. به هر حال، در معنی، طباق است میان «کوتاه» که در لفظ است و «بلنده» که اراده شاعر است.<sup>۲</sup>

• پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> در ذکر انواع محسنات معنوی، ابتدا صنعت طباق را تعریف کرده، آن را به هشت نوع تقسیم می‌کند: ۱. طباق حقیقی (تضاد)؛ ۲. طباق مجازی (تکافو)؛ ۳. طباق لفظی؛ ۴. طباق معنوی؛ ۵. طباق خفی؛ ۶. طباق سلب و ایجاب؛ ۷. ایهام طباق یا ایهام تضاد؛ ۸. عتاب نفس یا معاتبه المرء لنفسه. وی در تعریف نوع چهارم می‌نویسد:

آن است که تضاد میان دو معنا یافت شود نه در لفظ آنها، چنان‌که می‌فرماید: *إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ*.

*قَالُوا رَبَّنَا يَمَلُمُ إِنَّا<sup>۴</sup> إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ*، چون لازمه رسول بودن راست گفتن ایشان است.

شمسیا نیز در بیان انواع تضاد می‌گوید:

۱. زاهدی، زین الدین: ص ۳۲۹-۳۵۰. ۲. گرگانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۲۶۶.

۳. زاهدی، زین الدین: ص ۲۲۳. ۴. متن: الا.

تضاد ممکن است بین لازمه معنی کلمات باشد. در این بیت:

تا چند بر این کنگره چون مرغ توان بود      یک روز نگه کن که بر این کنگره خستیم

(سعدی)

بین لازمه معنی خشت و مرغ تضاد است؛ زیرا لازمه معنی مرغ، زنده بودن و لازمه معنی خشت، مرده بودن است.<sup>۱</sup>

در بخش دیگری از کتاب شمس، در ذکر صنعت «ایهام تضاد» نیز با تعریفی مشابه

«طباق معنوی» مواجه می‌شویم:

یکی از انواع مهم ایهام تناسب، ایهام تضاد است: معنی غایب با معنی کلمه یا کلماتی از کلام رابطه تضاد دارد:

ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب      کبه بسوی باده مدامم دماغ تر دارد

(حافظ)

«تر» به معنی تازه و خوش است: یعنی بوی باده، مدام روحم را تازه می‌کند، اما در معنی مرطوب، با خشک ایهام تضاد دارد.

تیسره: گاهی ایهام تضاد بین لازمه معنی کلمه یا کلمات است:

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست

روشن است اینکه خضر بهره سرباسی دارد

(حافظ)

لازمه آب حیوان سیاهی و ظلمت است که با روشن (در بیت به معنی بدیهی و

واضح به کار رفته است) به معنی نورانی، ایهام تضاد دارد.<sup>۲</sup>

۱۹. عطف زینت: آن است که دو کلمه بیاورند معطوف به یکدیگر که مفروض یکی از

آنها باشد، مانند این بیت سعدی:

دینی آن قدر ندارد که بر او رشک برند      یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

حافظ:

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی  
و این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* زاهدی نیز از این صنعت با همین عنوان نام برده، در تعریف آن می نویسد:

آن است که دو کلمه را معطوف به هم بیاورند و یکی از آن دو را اراده کنند، چنانکه  
می فرماید: **إِنَّا أَوْ آيَاتِكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**.<sup>۲</sup>

وی پس از این تعریف، هر دو شاهد شمس العلما را برای این صنعت نقل می کند.

۲۰. شبه عکس: [پس از تعریف صنعت عکس مستوفی. مبنی بر اینکه اگر کلمات بیت یا مصراع  
را از آخر شروع کنند یا از اول تفاوتی نکنند، می گویند: همان صنعت سابق است، مگر اینکه الفاظ  
واژگونه را به معنی دیگر آورند. این نیز از مستدرکات مؤلف است.<sup>۳</sup>

[مثال از عکس مستوفی:]

درمی داری. داری گرمی      گرمی داری. داری درمی

[مثال از شبه عکس:] کمال اسماعیل گوید:

دردی ست اجل که نیست درمان او را      بسر شاه و وزیر هست فرمان او را

شاهی که به حکم دوش کرمان می خورد      امروز همی خوردند کسرمان او را

[اختتام:]

آن قصر که جمشید در آن جام گرفت      آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می گرفتی همه عمر      دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

\* در این معنی که شمس العلما برای صنعت «شبه عکس» نقل کرده است، رادویانی  
می گوید:

چون الفاظ و کلمات بیت بازگرداندند و لفظ آخر را لفظ اول گردانند آن را عکس خوانند؛ و بود که

این عمل اندر همه بیت بود، و بود که اندر همه مصراع باشد. و این عمل چون اندر بیت بود کامل

۲. زاهدی، زین الدین: ص ۴۰۰.

۱. گرگانی، شمس العلما (۱۳۷۷): ص ۲۶۹.

۳. گرگانی، شمس العلما (۱۳۷۷): ص ۲۷۶.



خوانندش، و چون اندر مصراع بود آن را مخرج خواننده، یعنی که ناتمام، و نکوتر آن کامل باشد و عکس کامل. و مخرج بر دو قسم است: یک قسم را **شهادی** خوانند، و این آن بود که معنی الفاظ برنگردد به بازگردش، و دیگر را **مجری** خوانند، و این آن بود که معنی، دیگر گردد. و آن بیت‌های کامل مجری، چنانک عنصری گوید:

اگر چه باشد تنها همه جهان با اوست      وگر چه با او باشد همه جهان تنهاست  
حامدی گوید:

تن نه همی باشد آگه ز جان      جان نه همی باشد آگه ز تن<sup>۱</sup>

۲۱. **قلب اضمار:** یا مقلوب مضر آن است که یکی از دو مقلوب در تبت متکلم باشد و دیگری را در کلام ظاهر نماید، چنانکه شاعری لطیف گفته:

وارونه کلاه که گفתי برای من      وارونه قبا که نداری برای تو  
این قسم از مستدرکات مؤلف است.<sup>۲</sup>

\* پس از شمس‌العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> نیز تعریف شمس‌العلماء را عیناً نقل می‌کند و شاهدی هم که ذکر کرده همان شاهدی است که در بالا آمده است.

۲۲. **مسلسل:** آن است که در مدح یا ذم یا غیر آن، از صفات، چیزی را بر دیگری فزونی دهند و همچنین اشیاء عدیده را به ترتیب مفضل و مفضل علیه قرار دهند. مثال:

قُریش خباز بنی آدم      و خبیر قُریش بنو هاشم  
و خبیر بنی هاشم احمد      رسول الاله<sup>۴</sup> اِلی العالم

[...] این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۵</sup>

\* شمس‌العلماء برای این صنعت شاهد فارسی نقل نکرده است. کاشفی اصطلاح مسلسل را برای صنعتی دیگر آورده و اینگونه تعریف کرده است:  
مسلسل در لغت پیوسته باشد و در اصطلاح آن است که شاعر لفظی را چند در شعر

۱. رادویانی، محمد: ص ۶۴. ۲. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۲۹۲.  
۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۵۵. ۴. متن الله. ۵. گرکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۱۹.

پیوسته یکدیگر سازد به سبب تکرار آن، و این دو نوع است: اول آن است که در مصراع اول لفظی بیارد و در مصراع ثانی تکرار کند و باز در صدر بیت تالی مکرر سازد، همچنین تا آخر. مثال:

روزگاری داشتم در خدمتت      فارغ از رنج و غبار روزگار  
روزگاران روزگارم تیره کرد      تیره بسا در روزگار روزگار

نوع دوم آن است که در صنعت تقسیم مجزّد چون الفاظی که در مصراع اول آورده در مصراع ثانی بخش کرده باشد، و هریکی را به چیری مخصوص گردانیده. آن مخصوصات را در مصراع اول از بیت ثانی بازآرد، مثال:

طفیل خال و خط و زلف آن پری پیکر      یکی عبیر و دوم غالیه سیم عبیر  
عبیر و غالیه و عنبرند زلفش را      یکی غلام و دوم بنده و سیم چاکر  
تا آخر به همین طریق و این نوع ثانی خاص است به صنعت تقسیم.<sup>۱</sup>

رامی دو نوع دیگر را نیز بر آن افزوده است:

نوع سیم آن است که شاعر سه رباعی یا پنج رباعی بگوید که ترکیب و ترتیب آن موقوف یکدیگر باشد... نوع چهارم آن است که قائل غزلی گوید که معنی مصارع او از مطلع تا مقطع موقوف یکدیگر باشد. مثال:

نرگس مست تو خون‌خوار از آن است که تو  
خسوف عشاق بریزی و عیان است که تو  
سنگدل سیم‌بری میل و محابا نکشی

مردم دیده به خون غرقه از آن است که تو... الخ<sup>۲</sup>

البته هیچ‌یک از این تعاریف با آنچه شمس‌العلماء نقل کرده، مشابهت ندارد و باز هم جای تعجب است که چرا وی اشاره‌ای به مشابهت نام این دو صنعت نکرده و نوع دیگر را تعریف ننموده است. پس از شمس‌العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> نیز از این صنعت نام برده است.

۲. رامی نیریزی: ص ۱۶۲-۱۶۴.

۱. واعظ کاشفی: ص ۵۵۵-۵۶۸.

۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۲۵۸.

۲۳. مناقشه: آن است که متکلم ادای مطلبی در کلام نماید و در جمله دیگر جواب آن مطلب را خود بیان کند، یا بر آن اعتراض کند. این صنعت از مستدرکات من است و مثال آن را همین اشعار شیخ سعدی کافی است:

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن  
تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی

کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان؟

پرتو روی تو گوید که تو در خانه مایی<sup>۱</sup>

\* به نظر می‌رسد میان این صنعت و آنچه در باب صنعت «رجوع» در کتب بدیعی نقل شده است تفاوت چندانی وجود نداشته باشد. شمس العلماء<sup>۲</sup> صنعت رجوع را این‌گونه تعریف می‌کند: «بازگشت نمودن به سوی کلام سابق است به نقض و ابطال آن.» گرچه این سخن شمس العلماء با تعریف «مناقشه» تفاوت دارد، به هنگام ارائه شواهد این تفاوت تا حدی از میان برخاسته، گویی هر دو را شامل می‌شود. از جمله این مثال‌هاست:

کس این کند که زیار و دیار برگردد؟  
کند هرآینه چون روزگار برگردد

(سعدی)

پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> نیز از این صنعت نام برده است. شمیسا<sup>۴</sup> نیز در ذکر صنعت «رجوع»، پس از تعریف این صنعت، شاهدی را می‌آورد که شمس العلماء برای صنعت «مناقشه» ذکر کرده است.

۲۴. نموت و القاب: آن است که چیزی را ذکر کنند به القاب و صفات لایق به چیز دیگر، چنان‌که خواهند یکی را به منزله بهایم یا سباع شمارند، در تعبیر چنین گویند که: یک رأس یا یک زنجیر بهمان را دیدم [...] از نظم فارسی:

استخوان‌ریزه مجنون مفکن پیش همای  
که تعلق به جناب سگ لیلی دارد

۲. همان، ص ۲۴۹.

۱. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۳۰.

۴. شمیسا، سیروس: ص ۱۲۸.

۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۴۶۰.

[...] این صنعت از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۲</sup> نیز این صنعت را با همین عنوان نقل کرده است. همچنین، شمیسا در مبحث «جابه‌جایی صفت» می‌نویسد:

صفت موصوفی را به‌مناسبت، به موصوف دیگری نسبت دهند و این از مختصات سبکی شعر نو است. چنان‌که مثلاً بگویند: «شهر در رویای سرد برف‌ها خفته‌بود» و سرد را که صفت برف است به رویا سریان دهند.

من سردم است و می‌دانم

که از تمامی اوهام سرخ یک شقایق وحشی

جز چند قطره خون

چیزی به جا نخواهد ماند.

(فروغ)<sup>۳</sup>

به‌هرحال، زیرساخت این صنعت بر پایه «تشبیه» استوار است؛ چراکه وقتی «چیزی را ذکر کنند به القاب و صفات لایق به چیز دیگر»<sup>۴</sup> در اصل، آن چیز را مضمراً تشبیه کرده‌اند به شیء ثانی و آن‌گاه صفات و القاب آن را به شیء نخست نسبت داده‌اند.

۲۵. نفی‌النفی: آن است که اثبات عموم وصفی را کند به اینکه نفی آن را از افراد انکار

نماید، و نفی در نفی مقتضی ایجاب است. این طرز از لطایف کلام بلغا و مستدرکات

مؤلف است. سعدی:

قلاّب تو در کس نغفندی که نبردی شمشیز تو بر کس نکشیدی که نکشتی<sup>۵</sup>

\* پس از شمس العلماء، قویم<sup>۶</sup> و زاهدی<sup>۷</sup> نیز از این صنعت نام برده‌اند.

۱. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۴۲-۳۴۳.

۲. زاهدی، زین‌الدین: ص ۴۶۲.

۳. شمیسا، سیروس: ص ۱۲۷.

۴. گرکانی، شمس العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۴۲.

۵. همان، ص ۳۴۳.

۶. قویم، علی‌اکبر: ص ۱۵۸-۱۵۹.

۷. زاهدی، شمس‌الدین: ص ۴۶۲.

۲۶. وحدت متکثر: آن است که متکلم الفاظ چندی بیاورد که سامع گمان معانی متعدده نماید و مراد از همه یک چیز باشد؛ چنان‌که گویند: کسی در نزد شریح قاضی با دیگری به ترافع و محاکمه آمدند و در طی گفت‌وگو اقرار به حقانیت طرف مقابل نمود. قاضی حکم به آن طرف داد. شخص محکوم علیه گفت: ثبوت حق خصم از چه راه بود؟ شریح گفت: دو گواه در این امر شهادت دادند. پرسید که: مَنْ شَهِدَ عَلَيَّ بِذَلِكَ؟ قاضی گفت: أَنْتَ وَ ابْنُ أُخْتِ خَالِكَ. در فارسی یغمای جندقی را بیتی در این صنعت است که گوید: یغما به جز من و نو و مجنون و بوالحسن [زیدم به کله پدر هرچه جندقی‌ست]. این صنعت نیز از مستدرکات مؤلف است.<sup>۱</sup>

\* پس از شمس‌العلماء، قویم<sup>۲</sup> از این صنعت با عنوان «وحدة المتکثر» نام برده است. زاهدی نیز در تعریف این صنعت چنین می‌گوید:

آن است که گوینده چند نام برای شخصی بیاورد و شنونده گمان کند افرادی را خواسته‌اند، چنان‌که گویی: رأيتک و ابن أُخْتِ خَالتک.<sup>۳</sup>

۲۷. وصل ابیات: آن است که حرف زوی را از وسط کلمات اختیار کرده، مابعد آن را داخل بیت لاحق نمایند و مثال آن را فقط از فارسی یافته‌ام، چون قصیده حکیم سوزنی که به‌واسطه اتصال ابیات به یکدیگر تمام آن را نقل کنیم:

شادمان باد مجلس مستو	فنی مشرق، حمید دین الجو
هری آن صدر کز جواهر ال	فاظ او اهل دین و دانش و دو
لت تفاخر کنند و جای تها	خُر بود زآنکه زان جواهر طو
ق مروض شود به گردن اب	نسای ارباب فر و زینت و رو
نق آن طوق هرکه یافت بر اص	حباب دیوان او بود مستو
لی به اقبال و جاه مجلس می	مون او زآنکه کلک اوست صنو
بر بستان نظم و نثر و معا	ضد ملک است و دین و از هر نو

۲. قویم، علی‌اکبر: ص ۱۵۹.

۱. گروکانی، شمس‌العلماء (۱۳۷۷): ص ۳۴۹.

۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۴۲-۳۴۳.

ع که جویی در اوست جمله و تا  
 فی زهی خط و خامه تو مُسَلَد  
 زه ببايست مثل او مستو  
 سل و مشکين چو زلف دلبر نو  
 شاد و نوشاد شد<sup>۱</sup> به خط تو در  
 وان شاه نو اينت<sup>۲</sup> شادی نو

و این صنعت شبیه است با «نظم النثر»، ولی این قسم به شعر اقرب است، زیرا که بعضی تخفیفات مخصوص به نظم را مشتمل است [...] و این صنعت و تسمیه آن از مستدرکات مؤلف است.<sup>۳</sup>

\* به کار بردن لفظ «شبهات» برای ذکر رابطه این صنعت با صنعت «نظم النثر» چندان دقیق به نظر نمی‌رسد و بهتر است آن را بازگونه‌مانندی از صنعت «نثر منظوم» دانست؛ چرا که در «نظم النثر» یا نثر منظوم «از تجزیه بعض کلمات آن و اتصال جزئی به کلمه دیگر، شعری استخراج شود، بدون حذف و تخفیفاتی که مخصوص به شعر است.»<sup>۴</sup>

و اما شمس قیس در بحث صنعت «تضمین» آشکارا از این صنعت سخن می‌گوید:  
 تضمین دو نوع است: نوع اول آن است که تمام معنی بیت اول به بیت دوم متعلق باشد و بر آن موقوف و آن بیت را مضمّن خوانند... فی الجملة، این معنی در اشعار عرب بیشتر تواند بود؛ برای آنکه در شعر تازی می‌افتد که از یک کلمه بعضی قافیت مصراع اول می‌شود و بعضی اول مصراع دوم، چنانکه گفته‌اند، شعر:

لَمْ أَتَبِكِ لِلْأَطْعَامِ وَلَّتْ أُمُّ لَيْزَمٍ  
 مِمْ مُفْقِرٍ أَوْحَشَ مِنْهُمْ وَ دَرَسَ

کلمه لیزم را دو نیمه کرده است و زش را قافیه دَرَس ساخته و میم را از آخر لیزم به اول مصراع دوم برده و شک نیست که این جنس مضمّن قبیح باشد، اما چون در اشعار پارسی این جنس تقریبات آلا در نظمی که بر سبیل هزل و ظرافت گویند نیفتد، چنانکه سوزنی گفته است:

شادمان باد مجلس مستو فی مشرق حمید دین الجو... الخ<sup>۵</sup>

کاشفی صنعتی را با عنوان «حامل موقوف» نقل کرده است که آن نیز اندک شباهتی با

۱. متن: تو شاد زی

۲. متن: شاهی تو است و

۳. همان، ص ۳۳۵.

۴. شمس‌العلماء (۱۳۷۷)، ص ۳۴۹-۳۵۰.

۵. رازی، شمس‌الدین: ص ۲۹۰-۲۹۲.

این صنعت دارد:

این صنعت از موضوعات امیرخسرو است و صورت این چنان است که هر مصراع حامل مصراع دیگر است و موقوف بر او تا سیم مصراع و در چهارم همچنان موقوف مانده، مثال:

در حُسن کسی تو را نمائد الا خورشید که هر صبح برون آید تا  
خدمت کند و پای تو بوسد اما بینی تو به سوی او چو پا بوسد یا<sup>۱</sup>

عطاءالله (حسینی) نیشابوری<sup>۲</sup> نیز در بیان انواع تضمین می‌نویسد:

نوع دیگر آن است که تمامی معنی بیت اول شاعر به بیت دوم او متعلق باشد و بر آن موقوف و آن بیت را مضمن خوانند و به حکم آنکه استادان صنعت گفته‌اند که شعر چنان می‌باید که هر بیت به نفس خویش مستقل باشد و جز در توثیب معانی و تنسیق سخن به یکدیگر محتاج نباشد، این تضمین را عیب شمرده‌اند.

وی پس از این تعریف، شعر سوزنی را به عنوان شاهد نقل می‌کند.

پس از شمس العلماء، زاهدی<sup>۳</sup> نیز از این صنعت با عنوان «وصل الابیات» نام برده است.

### منابع

- تاج الحلاوی. دقایق الشعر، به کوشش سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، تاریخ مقدمه ۱۳۴۱.
- حسینی نیشابوری، عطاءالله بن محمود. بذایع الصنایع، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۴.
- دهخدا، علی اکبر. لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- رادویانی، محمد بن عمر. کتاب ترجمان البلاغه، به کوشش ع. قویم، تهران، چاپخانه محمدعلی فردین، ۱۳۳۹.
- رازی، شمس‌الدین محمد بن قیس. المعجم فی معاییر اشعار المعجم، به کوشش محمد بن

۲. حسینی نیشابوری: ص ۲۸۷.

۱. واعظ کاشفی: ص ۵۴۸.

۳. زاهدی، زین‌الدین: ص ۳۶۳.

- عبدالوهاب قزوینی و مدرّس رضوی، تهران، زوّار، ۱۳۶۰.
- رامی تبریزی، شرف‌الدّین حسن بن محمّد. حقایق الحقایق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- رجایی، محمّدخلیل. معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۰.
- زاهدی، زین‌الدّین. روش گفتار: علم البلاغه در فن معانی، بیان، بدیع، مشهد، [بی‌نا]، ۱۳۴۶.
- شمیسا، سیروس. نگاهی تازه به بدیع، تهران، فردوس، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۱.
- فرزانه، بابک. «بدیع»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۵۸۲-۵۸۳، تهران، ۱۳۸۰.
- قویم، علی‌اکبر. «ذیل ترجمان البلاغه»، کتاب ترجمان البلاغه، ص ۹۷-۱۶۰، تهران، چاپخانه محمّدعلی فردین، ۱۳۳۹.
- گزّکانی، شمس العلماء. ابداع البدایع، به کوشش حسین جعفری، تبریز، احرار، ۱۳۷۷.
- \_\_\_\_\_ . قطوف الزّریع فی صنوف البدیع (چاپ سنگی)، تهران، [بی‌نا]، ۱۳۲۸ ق.
- مصاحب، غلامحسین. دایرة‌المعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳.
- نجفقلی میرزا. ذرّة نجفی در علم عروض، بدیع، قافیّه، به کوشش حسین آهی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۲.
- نشاط، سیّد محمود. زیب سخن یا علم بدیع پارسی، تهران، مهرآیین، ۱۳۴۲.
- نصیرالدّین طوسی. «معیار الاشعار»، شعر و شاعری در آثار خواجه نصیر و متن کامل منّع معیار الاشعار، ص ۳۸۸، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- واعظ کاشفی، کمال‌الدّین حسین. بدایع الافکار فی صنایع الاشعار، به کوشش رحیم - مسلمانقلف، مسکو، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۷ م.
- هدایت، رضاقلی‌خان. مدارج البلاغه در علم بدیع، به کوشش حمید حسنی و بهروز صفرزاده، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
- همایی، جلال‌الدّین. فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران، دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، ۱۳۵۴.